


نوع مقاله: پژوهشی

مفاد ساختار شرطی در منطق ارسطویی، رواقی و سینوی

محمد رضا محمدعلیزاده کوتیانی / استادیار دائرةالمعارف علوم عقلی اسلامی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع

m.alizadeh@iki.ac.ir

 orcid.org/0000-0001-9697-056X



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۶

دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵

چکیده

ارسطو با مبتنی ساختن استدلال بر نظریه حمل و وجود کلی در فردش که مفاد گزاره بسیط است، استفاده از گزاره‌های مرکب را در استدلال نمی‌پذیرد، اما رواقیان با مبتنی ساختن استدلال بر نظریه علایم که مفاد گزاره‌های مرکب شرطی است، استدلال ساخته‌شده از گزاره‌های اتمی و بسیط را منکرند و وجود یک گزاره مرکب در هر استدلالی را الزامی می‌دانند. این دو دیدگاه متفاوت، شکل‌گیری نظریه حمل و استدلال حملی ارسطویی و نظریه علایم و استدلال شرطی رواقی را در پی داشته است. اما ابن‌سینا و پیروانش با جمع میان حمل و شرط و استدلال حملی و شرطی، پژوهشگران منطق را با این پرسش مواجه ساخته‌اند که آیا منطق سینوی، تلفیقی از دو منطق ارسطویی و رواقی است یا آنکه ماهیت مستقلی دارد که در آن، حمل و شرط با حفظ استقلالشان با همدیگر تقابلی ندارند، بلکه قابل جمع هستند؟ در این زمینه برخی به دیدگاه تلفیق و برخی دیگر به دیدگاه نگرش حملی و موضوع محمولی به شرطیات در منطق سینوی گرایش یافته‌اند. در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی و استدلالی ارائه می‌شود، قصد داریم با بیان تفاوت میان گزاره شرطیه سینوی و بسیط و مرکب ارسطویی و مولکولی رواقی، نادرستی دو دیدگاه مذکور را آشکار سازیم و دیدگاه سوم را اثبات کنیم که براساس آن، نگاه به شرطیات در منطق سینوی اولاً نگاهی قضیه‌ای است نه موضوع محمولی؛ زیرا بر پایه روابط میان نسبت‌هاست و نه مفردات؛ ثانیاً متفاوت با نگاه ارسطو در گزاره‌های مرکب و رواقیان در گزاره‌های مولکولی است؛ زیرا گزاره‌ای واحد و بر پایه تلازم یا تعاند نسبت‌هاست نه بر پایه نظریه علایم. بنابراین منطق سینوی، مستقل از دو منطق دیگر است.

کلیدواژه‌ها: گزاره مرکب، آکسیومای مولکولی، قضیه شرطیه، منطق ارسطویی، منطق رواقی، منطق سینوی.

ارسطو گزاره را به بسیط و مرکب تقسیم می‌کند. وی گزاره بسیط را که دارای یک حکم ایجابی یا سلبی است، قول جازم واحد حقیقی معرفی کرده، آن را به موجب و سالبه تقسیم می‌کند؛ سپس می‌گوید: «اما سایر اقاولیل فقط در صورتی واحد می‌شوند که رابطه‌ای آنها را به همدیگر مرتبط سازد» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۷الف، ۵-۱۰). مفسران/ارسطو در بیان مقصود وی از «سایر اقاولیل» که همان گزاره‌های مرکب یا واحد به وسیله رباط هستند، گزاره‌های متعددی مانند گزاره‌های عطفی، گزاره‌های شرطی، گزاره‌های دارای غرض واحد و گزاره‌های دارای حد وسط مشترک را برشمرده‌اند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۶). از نظر ارسطو، استدلال تنها از گزاره‌های بسیط تشکیل می‌شود نه گزاره‌های مرکب؛ به همین جهت ارسطو در کتاب عبارت که مقدمه کتاب قیاس است، تنها از گزاره‌های بسیط و حملی بحث می‌کند و درباره گزاره مرکب و شرطی هیچ بحثی را مطرح نساخته هرچند در کتاب قیاس مقدار اندکی درباره این گزاره‌ها بحث کرده است (همان، ص ۴۵).

رواقیان در نخستین تقسیم‌بندی برای گزاره که از آن با حکم و آکسیوما و تصدیق یاد می‌کنند (دیوگنس، ۱۳۸۷، ص ۲۹۵؛ نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۴۰ و ۱۴۵)، آن را به اتمی یا بسیط و مولکولی یا مرکب تقسیم می‌کنند (میتس، ۱۹۶۱، ص ۲۹؛ نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۴۵). آکسیومای اتمی آن است که در آن تنها یک حکم ایجابی یا سلبی وجود دارد و آکسیومای مولکولی آن است که اجزایش گزاره و مشتمل بر حکم هستند که با کمک ادات منطقی مانند ادات شرط، ادات فصل و ادات عطف به همدیگر مرتبط شده و یک گزاره مرکب را تشکیل داده‌اند (میتس، ۱۹۶۱، ص ۲۹). از نظر آنان در مولکولی نیز حکم و تصدیق واحدی میان آن گزاره‌ها وجود دارد (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۴۵) مانند حکم به تعاقب و پیروی گزاره دوم از گزاره اول در شرطی و عناد و تقابل میان شقوق و گزاره‌های مفصول در فصلی (میتس، ۱۹۶۱، ص ۳۳؛ نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۰؛ دیوگنس، ۱۳۸۷، ص ۲۹۷). رواقیان استدلال را بر پایه نظریه علایم که ساختار مولکولی شرطی بیانگر آن است، بنیان‌گذاری می‌کنند (ماکولسکی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۶ و ۲۴۵)؛ به همین سبب از دیدگاه آنان، استدلال هرگز از گزاره‌های اتمی که مشتمل بر علامت چیزی نیستند ساخته نمی‌شود، بلکه در هر استدلالی وجود یک آکسیومای مولکولی به عنوان مقدمه اصلی، الزامی است (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۳). این نظریه موجب شده که آنان از گزاره‌های اتمی کمتر بحث کنند و بیشتر مباحث خود را به گزاره‌های مرکب اختصاص دهند و از آنها به صورت مفصل و با افراط بحث کنند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۵).

ابن‌سینا و منطق‌دانان پس از وی در اولین تقسیم‌بندی، قضیه را به حملیه و شرطیه متصله و شرطیه منفصله تقسیم می‌کنند. از نظر ایشان، حملیه آن است که از دو مفرد ساخته شده که مشتمل بر نسبت نیستند و شرطیه آن است که از دو گزاره ساخته شده که در آن یا حکم به اتصال و یا حکم به انفصال میان آن دو گزاره شده و

براین ساس متصله و یا منفصله نامیده می‌شود (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۲؛ بغدادی، ۱۳۷۳، ص ۷۳؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۱۰۷؛ رازی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۴). از نظر ایشان قضیه شرطیه همانند قضیه حملیه دارای حکم واحد است با این فرق که حکم در شرطیه به تلازم یا تعاند بین قضایا است نه مفردات (فخررازی، ۱۳۸۱، ص ۲۳۶)؛ به همین دلیل، هرکدام از حملیه و شرطیه می‌تواند در استدلال، مورد استفاده قرار گیرد.

برخی براساس ظاهر سخنان /بن سینا و منطق دانان پس از وی، به این باور رسیده‌اند که منطق سینیوی تلفیقی از منطق ارسطویی و منطق رواقی است و مقصود آنان از قضیه حملیه همان گزاره بسیط ارسطویی و از قضیه شرطیه همان آکسیومای مولکولی رواقی است و بر همین اساس آنان به استدلال‌های حملی ارسطویی و استدلال‌های شرطی رواقی پرداخته‌اند (عظیمی، ۱۳۹۴؛ میتس، ۱۳۹۶، ص ۲۴). برخی دیگر نگاه منطق سینیوی به شرطیات را نگرشی ارسطویی یعنی نگرشی حملی و موضوع و محمولی و نه گزاره‌ای، معرفی می‌کنند (امامی جمعه، ۱۳۷۸، ص ۲۰۳). حاصل هرکدام از این دو دیدگاه عدم استقلال منطق سینیوی در بحث شرطیات است. این در حالی است که با دقت در مبانی شرطیه، آشکار می‌شود که شرطیه هم با گزاره بسیط و مرکب ارسطویی و هم با گزاره مولکولی رواقی تفاوت‌های اساسی دارد که با توجه به آنها، هم تحلیل این گزاره‌ها و هم تحلیل استدلال‌های ساخته‌شده از آنها در منطق سینیوی، متفاوت با نگاه منطق ارسطویی و رواقی خواهد بود. براین اساس و با عنایت به اینکه میان قضیه حملیه سینیوی و گزاره بسیط ارسطویی و آکسیومای اتمی رواقی نیز تفاوت اساسی وجود دارد، می‌توان مدعی استقلال منطق سینیوی از دو منطق دیگر شد.

البته بررسی تفصیلی تفاوت میان قضیه حملیه و گزاره بسیط و آکسیومای اتمی، نیاز به پژوهش مستقلی دارد و موضوع این مقاله نیست. در این پژوهش در ضمن سه بخش تنها به تبیین تفاوت میان قضیه شرطیه و گزاره مرکب و آکسیومای مولکولی می‌پردازیم. در بخش نخست مقصود از گزاره مرکب ارسطویی، در بخش دوم مقصود از آکسیومای مولکولی رواقی و در بخش سوم مقصود از قضیه شرطیه سینیوی و تمایز آن با گزاره مرکب و آکسیومای مولکولی مورد بحث قرار می‌گیرد تا نگرش قضیه‌ای به شرطیات در منطق سینیوی و تمایز شرطیه سینیوی با مولکولی رواقی آشکار و استقلال آن از دو منطق دیگر اثبات گردد.

۱. گزاره مرکب در منطق ارسطویی

ارسطو گزاره بسیط را گزاره واحد حقیقی می‌داند و آن را گزاره‌ای معرفی می‌کند که در آن یک حکم ایجابی یا سلبی وجود دارد و گزاره مرکب را گزاره‌ای می‌داند که در آن، چند حکم و چند قضیه وجود دارد که به واسطه یک رابطه به همدیگر مرتبط شده‌اند و وحدت رباطی یافته‌اند. وی برای وحدت حقیقی گزاره بسیط علاوه بر لزوم وحدت ساختار یعنی وجود تنها یک ایجاب یا یک سلب در گزاره، وحدت معنای موضوع و محمول را هم شرط می‌داند و اما

در صورت تعدد معنای موضوع یا محمول، گزاره را متعدد می‌شمارد (ارسطو، ۱۳۷۸، الف، ص ۱۰-۲۵). مفسران ارسطو، مقصود وی از گزاره مرکب را ترکیبی از چند گزاره بسیط دانسته‌اند (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳) که به واسطه امری لفظی مانند حروف عطف، ادات اتصال و ادات انفصال و یا امر معنوی مانند مشترک بودن در غرض، به همدیگر مرتبط شده‌اند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۶).

از نظر ارسطو، استدلال تنها از گزاره‌های بسیط ساخته می‌شود و مقدمات استدلال، گزاره‌هایی بسیط هستند که با یک حد وسط به همدیگر مرتبط شده‌اند (ارسطو، ۱۳۷۸، الف، ص ۳۵-۴۰؛ ابن رشد، ۱۹۸۱، ص ۶۸). ارسطو کاربرد گزاره مرکب را به عنوان مقدمه استدلال نمی‌پذیرد و بر این باور است که مفاد گزاره‌های مرکب گرچه می‌تواند تلازم یا تعاند یا همراهی میان چند قضیه باشد و این مفاد گرچه ممکن است مستلزم پذیرش حکمی باشند، اما هر استلزامی را نمی‌توان استدلال و قیاس دانست. مثلاً پذیرش «اگر چیزی انسان است حیوان است» و «اگر چیزی حیوان است جسم است»، گرچه مستلزم پذیرش «اگر چیزی انسان است جسم است» می‌باشد، اما این استلزام، استدلال و قیاس نیست (ارسطو، ۱۳۷۸، الف، ص ۲۵-۳۰). همچنین با پذیرفتن اینکه چیزی ملزوم چیزی است و پذیرفتن وجود ملزوم یا عدم لازم، گرچه پذیرفتن وجود لازم یا عدم ملزوم، لازم می‌آید، اما ارسطو این موارد را استدلال نمی‌داند، بلکه آنها را نوعی از مواضع و قواعد اثبات و ابطال به شمار می‌آورد (ارسطو، ۱۳۷۸، ب، ص ۱۰-۱۵؛ ابن رشد، ۱۹۸۱، ص ۱۰۲). استدلال از نظر ارسطو آن است که مستلزم وجود محمول در موضوع باشد که مفاد حمل‌های محقق است؛ یعنی «حمل علی» که دلالت بر وجود جوهر برای جوهر دارد مانند «انسان جسم است» و «حمل فی» که دلالت بر وجود عرض در جوهر دارد مانند «انسان سفید است». ارسطو در مقدمات قیاس و برهان از این حمل‌ها بهره می‌گیرد نه از حمل‌های غیرمحقق یعنی حمل عرض بر عرض مانند «سفید گرم است» و حمل جوهر بر عرض مانند «سفید لباس است» (ابن زرعه، ۱۹۹۴، ص ۲۵۸). بنابراین گزاره مرکب که ترکیبی از چند گزاره است در استدلال و قیاس به کار نمی‌رود و آنچه در منطق رواقی و سنیوی، قیاس شرطی نامیده می‌شود، از نظر ارسطو روشی برای استدلال نیست، بلکه وی آن را نوعی استلزام و یا از مواضع و قواعد اثبات و ابطال به شمار می‌آورد.

۲. آکسیومای مولکولی نزد رواقیان

از نظر رواقیان، آنچه به صورت مستقیم به واسطه احساس درک می‌شود و ابهامی در آن وجود ندارد با یک آکسیومای اتمی بیان می‌شود مانند «این مرد راه می‌رود» و آنچه دارای ابهام است و به واسطه علامت شناساننده درک می‌شود با یک آکسیومای مولکولی مانند «اگر روز است هوا روشن است» و یا با گزاره‌ای که هم‌ارز با یک مولکولی است مانند «انسان جاندار است» که هم‌ارز است با «اگر انسان موجود باشد جاندار موجود است»

(ماکولوسکی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۱) بیان می‌شود (دیوگنس، ۱۳۸۷، ص ۲۹۶). بنابراین در آکسیومای اتمی همیشه یک ایجاب مانند «روز است» یا یک سلب مانند «روز نیست»، وجود دارد و در آکسیومای مولکولی همیشه دو نسبت وجود دارد که با یک ادات منطقی مانند ادات شرط به همدیگر مرتبط می‌شوند (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۲؛ میتس، ۱۹۶۱، ص ۲۹؛ دیوگنس، ۱۳۸۷، ص ۲۹۶). آکسیومای مولکولی با توجه به مفاد ادات منطقی موجود در آن به دو قسم تابع ارزشی و غیرتابع ارزشی تقسیم می‌شود. آکسیومای مولکولی تابع ارزشی آن است که صدق و کذب کل گزاره، تابع صدق و کذب اجزایش است که خود به سه قسم شرطی، فصلی و عطفی تقسیم می‌شود و آکسیومای مولکولی غیرتابع ارزشی آن است که صدق و کذب اجزایش نقشی در صدق و کذب کل گزاره ندارد (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۴۸؛ میتس، ۱۹۶۱، ص ۴۸ و ۴۲).

رواقیان با انکار وجود عینی کلی، شیوه/رسطو را در استدلال که مبتنی بر حمل و اندراج و وجود محمول کلی در موضوع است نمی‌پذیرند و استدلال را بر پایه گزاره‌های مولکولی و نظریه علایم و انتقال از علامت پیدا و دلالتگر به صاحب علامت پنهان پایه‌ریزی می‌کنند (ماکولوسکی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۶ و ۲۴۵)؛ به همین دلیل آنان گزاره‌های اتمی را قابل استفاده در استدلال نمی‌دانند و از میان گزاره‌های مولکولی نیز تنها گزاره‌های تابع ارزشی را قابل استفاده در مقدمات استدلال می‌دانند. رواقیان وجود یک مقدمه مولکولی تابع ارزشی را در هر استدلالی به عنوان مقدمه اصلی، لازم می‌شمرند (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۳) و بر همین اساس، استدلال را بر اساس اقسام گزاره مولکولی تابع ارزشی به استدلال شرطی، فصلی و عطفی تقسیم می‌کنند (میتس، ۱۹۶۱، ص ۶۹-۷۳). البته آنان با هم‌ارز دانستن گزاره دارای موضوع کلی و نیز گزاره‌های فصلی با یک گزاره شرطی (ماکولوسکی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۱؛ نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۲) در نهایت همه استدلال‌ها را به استدلال شرطی منتهی می‌سازند که این نیز بر پایه نظریه علایم آنهاست. از نظر آنان، انتقال از علامت به صاحب علامت که مفاد ساختار شرطی است، جوهر هر استدلالی است (ماکولوسکی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۸).

آکسیومای مولکولی شرطی که استدلال شرطی از آن ساخته می‌شود آن است که از دو حکم ساخته شده که به وسیله ادات شرط دلالتگر بر تعاقب و اتباع تام، به همدیگر مرتبط شده‌اند مانند «اگر روز است هوا روشن است» (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۴۷؛ میتس، ۱۹۶۱، ص ۳۳ و ۱۳ و ۱۲۹؛ دیوگنس، ۱۳۸۷، ص ۲۹۶). از نگاه رواقیان، جزء اول گزاره شرطی، مقدم و جزء دوم آن تالی نامیده می‌شود (میتس، ۱۹۶۱، ص ۹۷). آنان مقدم را علامت و تالی را صاحب علامت می‌دانند (ماکولوسکی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۸).

با توجه به این نگاه رواقیان به گزاره شرطی، آنان در مقام استفاده از آکسیومای شرطی در استدلال، تنها «ضرب اول» استدلال یعنی اثبات وجود علامت و نتیجه گرفتن وجود صاحب علامت و «ضرب دوم» استدلال یعنی انکار وجود صاحب علامت و نتیجه گرفتن عدم وجود علامت، را به عنوان ضروب منتج استدلال شرطی مطرح می‌کنند (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۳؛ میتس، ۱۹۶۱، ص ۷۰ و ۷۰)؛ زیرا وجود

علامت یا وضع مقدم، دلیل و علامت بر وجود صاحب علامت یا وضع تالی است و عدم وجود صاحب علامت یا رفع تالی، دلیل و علامتِ عدم وجود علامت یا رفع مقدم است. ولی با آنکه آنان مفاد گزاره شرطی را اتباع تام می‌دانند، هرگز سخن از انتاج و یا عدم انتاج وضع تالی و رفع مقدم را مطرح نمی‌کنند؛ چون این دو روش با نظریه علایم سازگاری ندارند؛ زیرا تالی پنهان اساساً علامتِ مقدم آشکار نیست و نمی‌تواند باشد تا وضع آن، منتج وضع مقدم باشد و اگر قرار باشد نگاه به تالی به گونه‌ای باشد که آشکار و علامتِ مقدم باشد، باید آن را در جایگاه مقدم و مقدم را در جایگاه تالی قرار داد که در این صورت نیز همان ضرب اول یعنی وضع مقدم، به کار گرفته می‌شود. همچنین مقدم که علامت تالی است، وجودش علامتِ وجود تالی است و اما رفع و عدم مقدم که به معنای رفع علامت است، دلیل و علامتِ وجود یا عدم صاحب علامت یعنی تالی نیست؛ چون صاحب علامت، خودش امری پنهان است و وجود و عدمش برای ما آشکار نیست و تنها از راه وجود علامتِ وجودش یعنی وجود مقدم می‌توان به وجود آن پی برد، اما بدون علم به وجود علامتِ وجودش، چیزی درباره آن برای ما آشکار نمی‌شود نه وجودش و نه عدمش. پس با وجود مفاد اتباع تام برای ساختار شرطی، سخن از برخی استنتاج‌ها در این منطقی پیش نمی‌آید و اساساً مطرح نمودن این استنتاج‌ها در منطقی رواقی موجب تناقض است؛ چون بر پایه نظریه علایم، مقدم امری آشکار و علامت شناساننده تالی پنهان است و اگر از وضع تالی به وضع مقدم بخواهیم استدلال کنیم معنایش این است که تالی پیدا و مقدم پنهان است و این تناقض است.

همچنین رواقیان آکسیومای مولکولی فصلی را که استدلال فصلی از آن ساخته می‌شود گزاره‌ای می‌دانند که در آن، دو شق و دو گزاره مفصول به واسطه ادات فصل داللتگر بر عناد و تقابل تام و انفصال حقیقی به همدیگر مرتبط شده‌اند (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۰). رواقیان معنای ادات فصل و گزاره فصلی را انفصال حقیقی و عناد و تقابل تام می‌دانند و هرگاه از این گزاره در استدلال‌ها استفاده می‌کنند، همین مفاد را از آن قصد می‌کنند. از نظر آنان انفصال حقیقی در صورت ناسازگاری گزاره‌های مفصول و عدم امکان جمع و رفع آنهاست. آنان منع خلو و عدم امکان رفع در حال امکان جمع را مفهومی شبیه به انفصال می‌دانند (همان) و از آن در استدلال‌ها استفاده نمی‌کنند. همچنین عناد ناقص یا منع جمعی با امکان رفع را با ساختار گزاره فصلی بیان نمی‌کنند و برای اینکه استفاده از این مفاد در استدلال‌ها میسر شود، ساختار مناسب برای این مفاد را ساختار گزاره عطفی مسلوب یعنی ساختار «نه هم... و هم...» معرفی کرده‌اند که نوعی گزاره مولکولی عطفی است و دلالت بر عدم امکان جمع میان دو گزاره دارد (همان، ص ۱۶۱). رواقیان این ساختار عطفی را در «ضرب سوم» استدلال (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۳؛ میتس، ۱۹۶۱، ص ۷۱) استفاده می‌کنند که در آن، از وجود طرف اول به عدم طرف دوم می‌رسند. البته براساس اصل جابه‌جایی‌پذیری دو طرف این گزاره، می‌توان گفت در ضرب سوم، از وجود هر کدام از دو طرف که علامت عدم دیگری است، می‌توان عدم دیگری را

نتیجه گرفت (میتس، ۱۹۶۱، ص ۷۱)، ولی لازم است طرفی را که قصد داریم وضع کنیم در ابتدا و در جایگاه مقدم قرار دهیم تا استنتاج با نظریه علایم سازگار باشد.

از هم‌ارز دانستن گزاره فصلی با یک گزاره شرطی و تأویل بردن آن به یک شرطی (ماکوولسکی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۱) و از نوع نگاه رواقیان به گزاره فصلی در استدلال‌ها، آشکار می‌شود که نگاه آنان به آکسیومای مولکولی فصلی و آکسیومای عطفی مسلوب که همان انفصال ناقص است، نیز مبتنی بر نظریه علایم است. رواقیان با آنکه مفاد ساختار فصلی را عناد و تقابل تام و انفصال حقیقی می‌دانند، هرگز سخن از چهارگونه استنتاج در استدلال‌های فصلی را مطرح نمی‌کنند و در «ضرب چهارم» و «ضرب پنجم» استدلال (میتس، ۱۹۶۱، ص ۷۲ و ۷۳؛ نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۶۳) که آخرین ضروب بدیهی منتج از نظر آنان هستند، همانند ضرب اول و دوم، تنها براساس وجود شق اول و عدم شق دوم گزاره فصلی، نتیجه‌گیری می‌کنند؛ زیرا آنان گزاره فصلی را به یک گزاره شرطی تأویل می‌برند که مقدم آن وجود شق اول گزاره فصلی و تالی آن عدم شق دوم گزاره فصلی است یا مقدم آن عدم شق اول و تالی آن وجود شق دوم است، و تنها براساس وجود شق اول که به خاطر عناد تام، علامت عدم شق دوم است و براساس عدم شق دوم که به خاطر عناد تام، علامت وجود شق اول است، استنتاج می‌کنند و هرگز سخن از رفع شق اول که در جایگاه مقدم شرطی است و نیز وضع شق دوم که در جایگاه تالی شرطی است، مطرح نمی‌کنند؛ چون با نظریه علایم سازگار نیست و حتی با آنکه براساس اصل جابه‌جایی‌پذیری در گزاره فصلی (میتس، ۱۹۶۱، ص ۵۳) می‌توان گفت هرکدام از دو طرف گزاره فصلی، ممکن است شق اول یا شق دوم گزاره فصلی و در نتیجه هرکدام می‌تواند مقدم شرطی و عدم هرکدام می‌تواند تالی شرطی قرار گیرد، اما باز هم آنان تنها براساس وضع شق اول و رفع شق دوم نتیجه‌گیری می‌کنند و هرگز سخن از رفع شق اول و وضع شق دوم را مطرح نمی‌کنند.

بنابراین رواقیان آکسیومای مولکولی تابع ارزشی را به سه قسم شرطی، فصلی و عطفی تقسیم می‌کنند. مفاد ساختار شرطی از نظر آنان اتباع تام و مفاد ساختار فصلی عناد و انفصال حقیقی و تام و مفاد ساختار عطفی همراهی در برخی اوقات است که در عطفی مسلوب، همراهی نفی می‌شود و مفادش عدم همراهی و منع جمع میان دو گزاره است. نیز از نظر آنان ضروب منتج بنیادی و بدیهی استدلال که باقی ضروب به آنها برمی‌گردد، پنج قسم است؛ زیرا آنان براساس نظریه علایم استدلال می‌کنند و بر پایه این نظریه، در گزاره شرطی تنها از وجود علامت و وضع مقدم و عدم صاحب علامت و رفع تالی می‌توان نتیجه‌گیری کرد. همچنین در گزاره فصلی نیز تنها از وجود و وضع شق اول که در جایگاه مقدم در شرطی است و از عدم و رفع شق دوم که در جایگاه تالی در شرطی است، می‌توان به نتیجه رسید و روش‌های دیگر نتیجه‌بخش نیستند؛ چون با نظریه علایم سازگاری ندارند. همچنین در صورت وجود عناد ناقص و منع جمعی میان دو چیز و سلب

همراهی میان آن دو تنها از وجود یکی از دو طرف که علامت عدم طرف دیگر است می‌توان استنتاج نمود. در این منطق استنتاج‌های دیگر که بر پایه انفصال حقیقی یا بر پایه شبه انفصال یعنی انفصال منع خلوی ممکن است صورت گیرد، مطرح نیست؛ چون با نظریه علایم سازگار نیست.

۳. قضیه شرطیه در منطق سینوی

پس از آشکار شدن معنای گزاره مرکب ارسطویی و آکسیومای مولکولی رواقی و دیدگاه آنان درباره عدم استفاده یا استفاده از این گزاره‌ها در استدلال، حقیقت شرطیه و شبهه به‌کارگیری آن در استدلال را، در منطق سینوی بررسی می‌کنیم و با تبیین تفاوت‌ها در این باره، زمینه تصور یکی‌انگاری شرطیه سینوی با مرکب ارسطویی یا با مولکولی رواقی و نیز زمینه تصور یکی‌انگاری قیاس استثنایی سینوی با استدلال مولکولی رواقی و زمینه باور به نگرش حملی ارسطویی در شرطیات و اقترانات شرطی سینوی را برطرف می‌سازیم تا استقلال منطق سینوی از دو منطق دیگر را باور کنیم و براساس مبانی خودش آن را ارائه دهیم تا آن را گرفتار خطا تصور نکنیم.

از نگاه/بن‌سینا و پیروانش همان‌گونه که میان مفردها که دلالت بر وجودهای مستقل دارند، می‌توان حکم به حمل یا سلب آن نمود، میان نسبت‌ها که وجودهای غیرمستقل و رابط هستند هم می‌توان حکم به اتصال یا انفصال یا سلب آن نمود. این نگاه ایشان به شرطیه با نگاه رواقیان در گزاره مولکولی و با نگاه ارسطویی به گزاره مرکب متفاوت است، چنان‌که نگاه ایشان به حملیه نیز با نگاه/ارسطو به گزاره بسیط و نگاه رواقیان به گزاره اتمی تفاوت دارد.

نگاه/ارسطو به گزاره‌های بسیط بر پایه نگاه فلسفی و مقولاتی وی به چگونگی وجود کلی در فرد و تقسیم آن به حمل محقق و حمل غیرمحقق و تقسیم حمل معتبر در برهان یعنی حمل محقق، به «حمل علی» و «حمل فی» است. براساس دیدگاه وی مفاد این ساختار در حمل‌های محقق، وجود جوهر کلی برای جوهر جزئی (حمل علی) یا وجود عرض در جوهر (حمل فی) است (ابن‌زرعه، ۱۹۹۴، ص ۲۵۸). درحالی‌که نگاه سینوی به قضیه حملیه بر پایه «حمل شایع» و اشتراک مصداقی میان موضوع و محمول است که براساس آن، مفاد این ساختار این است که ذات موضوع مصداق مفهوم و وصف محمول است (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۱۲؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۱۱۷) و در این مفاد یعنی اشتراک در مصداق، فرقی میان حمل‌های محقق مانند انسان جسم است و انسان سفید است و حمل‌های غیرمحقق یعنی حمل عرض بر عرض و حمل جوهر بر عرض مانند کاتب ضاحک است و کاتب انسان است، وجود ندارد؛ چون در تمام این گزاره‌ها، حمل شایع وجود دارد و تمام این گزاره‌ها قابل استفاده در قیاس و برهان‌اند. نیز گزاره اتمی از نگاه رواقیان گزارشی درباره امری محسوس و مربوط با موضوع معینی است و در گزاره‌های اتمی رواقیان، گزاره‌ای با موضوع کلی وجود ندارد، بلکه آنان چنین گزاره‌ای را هم‌ارز با یک گزاره شرطی می‌دانند (نیل و نیل، ۱۹۶۲، ص ۱۴۶؛ میتس، ۱۹۶۱، ص ۳۲؛ ماکولسکی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۱) درحالی‌که پذیرش قضایای حملیه محصوره که دارای موضوع کلی هستند، در منطق سینوی از واضحات است.

تفاوت عمده میان منطق سینیوی و ارسطویی در تفسیر شرطیات و گزاره‌های مرکب این است که گزاره مرکب از نظر ارسطو قضیه واحد حقیقی نیست، بلکه قضایای کثیری (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳) است که با رابطه‌ای مانند ادات شرط به همدیگر مرتبط شده‌اند و وحدت رباطی یافته‌اند. روشن است که قضایای کثیر را نمی‌توان به عنوان یک مقدمه استدلال قرار داد. این در حالی است که در منطق سینیوی حساب قضیه شرطیه از سایر گزاره‌های مرکب جدا شده و آن را قضیه واحد حقیقی به‌شمار آورده‌اند که در آن حکم ایجابی یا سلبی واحدی وجود دارد و با وجود این حکم واحد، استفاده از شرطیه در استدلال، ممکن می‌شود. البته این حکم واحد در شرطیه که باعث واحد شدن قضیه شرطیه می‌شود، میان دو قضیه دارای نسبت است (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۲) نه دو مفرد خالی از نسبت (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۱۹)، و به اتصال و متابعت یا انفصال و معانده میان نسبت‌هاست نه به حمل یکی بر دیگری (ابن‌سینا، ۱۴۰۰ق، ص ۴؛ همو، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۳۲؛ طوسی، ۱۳۷۵الف، ج ۱، ص ۱۱۴؛ سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸).

آنان نسبت حکمیه را که علاوه بر محکوم‌علیه و محکوم‌به، سومین جزء قضیه است در شرطیه نیز مطرح می‌کنند (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۷۱) و آن را نه نسبت در مقدم و نه نسبت در تالی، بلکه نسبت میان آن دو نسبت معرفی می‌کنند (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۱۹) و همین حکم میان نسبت‌ها را ملاک صدق و کذب، سلب و ایجاب و حصر و اهمال و تشخیص در شرطیات قرار می‌دهند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۶۲؛ حلی، ۱۳۸۱، ص ۹۸). پس گزاره شرطیه گزاره‌ای واحد حقیقی است، نه گزاره‌ای مرکب از چند حکم تام مختلف که با رباطی به همدیگر ارتباطی پیدا کرده‌اند. یکی از شواهد بر این مطلب، تصریح منطق‌دانان سینیوی است به این مطلب است که نسبت در مقدم و نسبت در تالی، به هنگام ترکیب، نسبت تام نیستند، بلکه هر کدام خود طرف نسبت در قضیه شرطیه است (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۰۰؛ رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۱۱۰؛ تفتازانی، ۱۴۲۱ق، ص ۶۹). این نگاه به شرطیات مقتضی آن است که شرطیات را با نگاه گزاره‌ای به اجزایش تحلیل کنیم نه با نگاه حملی و موضوع و محمولی. بر همین اساس وساطت در شرطیات و استدلال اقترانی در آنها نیز بر پایه روابط میان گزاره‌هاست که با روابط میان مفردات متفاوت است.

استفاده از شرطیات در منطق سینیوی بر پایه روابط عینی میان نسبت‌ها یعنی تلازم یا تعاند آنها و بر پایه قواعد تلازم و تعاند می‌باشد مانند قاعده «ملزوم ملزوم ملزوم است» (ارموی، ۱۳۷۳، ص ۲۴۴؛ رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۲۲۱)، «لازم لازم لازم است» (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۲۷۷)، «وجود ملزوم، مستلزم وجود لازم است» و «عدم لازم مستلزم عدم ملزوم است» (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۵۴؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۶۶؛ حلی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸۳؛ یزدی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۰۳؛ سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۰۹). پایه بودن قواعد لزوم و عناد برای استدلال شرطی باعث شده که لزومیه یا عنادیه سالبه کارایی در استدلال شرطی نداشته باشد؛ چراکه سالبه دلالت بر رفع لزوم و یا رفع عناد میان مقدم و تالی دارد و با نبود لزوم و

یا عناد میان دو نسبت، به هیچ نتیجه‌ای نمی‌توان رسید (رازی، ۱۳۸۶، ص ۴۴۷)؛ به همین جهت آنان استفاده از شرطیات لزومیه، اعم از متصله لزومیه و منفصله عنادیه (رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۲۰۲) را در استدلال شرطی، اعم از اقتراعی و استثنایی، جایز می‌شمردند (همان، ص ۲۸۵ و ۳۲۹؛ همو، ۱۳۸۶، ص ۴۴۷)، ولی استفاده از غیر لزومیات را در استثنایی نادرست می‌دانند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۳۵۴؛ رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۳۲۹) و در اقتراعی، اگر بدون همراهی لزومیات باشد، قیاسیت آن را مورد تردید و مناقشه قرار می‌دهند و اگر به همراه لزومیات باشد، آن را نیز براساس قواعد لزوم و عناد معتبر می‌شمارند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۲۷۷؛ رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۲۸۵). بنابراین در اقتراعات شرطی، وساطت حد وسط بر پایه قواعد لزوم و عناد استوار است و از آنجا که ساختار شرطی را نمی‌توان به ساختار حملی برگرداند؛ چراکه اجزای شرطیه نسبت هستند، درحالی که اجزای حملیه مفردند و نیز تبدیل شرطی به حملی با استفاده از موادی مانند تلازم و تعاند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۴)، درواقع تبدیل ساختار به ماده و از باب خلط ساختار با ماده است و نیز از باب خلط هم‌معنایی گزاره‌ها با هم‌ارزی گزاره‌هاست و اگر چنین تبدیلی را به معنای یکی بودن ماهیت آن دو گزاره بدانیم باید گفت که انشا و اخبار هم یکی هستند؛ چون انشاء با استفاده از موادی مانند وجوب قابل تبدیل به اخبار است و نادرستی این سخنان بر کسی پوشیده نیست، پس با توجه به نادرستی تبدیل ساختار شرطی به ساختار حملی، قواعد استنتاجی در شرطیات را نیز نمی‌توان به قواعد استنتاجی در حملیات مانند «اخص اخص است» و «اعم اعم است» برگرداند و این قواعد اگرچه در ظاهر به همدیگر شباهت‌هایی دارند؛ اما یکی انگاری آنها و اعتقاد به حملی بودن نگرش سینیوی به شرطیات به دلیل مشابهت شرطیات با حملیات در برخی احکام و اقسام، سخن درستی نیست؛ زیرا هرکدام از این احکام و اقسام در هرکدام از حملیه و شرطیه، ملاک خود را دارد و اساساً حملیات بر پایه روابط میان مفردات‌اند و شرطیات بر پایه روابط میان گزاره‌ها هستند و با وجود شباهت ظاهری مباحث چه‌بسا مطلبی در حملیات بدون اختلاف و در شرطیات با اختلافات و یا تفاسیر متعدد روبه‌رو باشد؛ برای نمونه مباحثی مانند بساطت و ترکیب، وحدت و تعدد، حصر، اهمال و تشخیص، جهت و موجهات و حتی بحث ایجاب و سلب را می‌توان مطرح نمود که برخی شرطیه را همان متصله می‌دانند و منفصله را متصله سالبه معرفی می‌کنند و برخی دیگر منفصله را گزاره‌ای مستقل دانسته و به موجه و سالبه تقسیم نموده‌اند.

تفاوت میان منطق سینیوی و منطق رواقی درباره گزاره‌ها و استدلال‌های شرطی، فراوان است که عمده‌ترین آنها را می‌توان این موارد دانست:

اول: قضیه شرطیه در منطق سینیوی همانند قضیه حملیه، بیانگر رابطه حقیقی میان دو موجود واقعی است، با این تفاوت که حملیه رابطه حقیقی میان دو وجود مستقل و دو مفرد را بیان می‌کند، ولی قضیه شرطیه رابطه حقیقی میان دو وجود رابط و دو نسبت را بیان می‌کند. بنابراین شرطیه در این دیدگاه بر پایه وجود یک نسبت میان دو

نسبت و بر پایه تلازم یا تعاند یا موافقت میان نسبت‌ها تشکیل می‌شود نه بر پایه نظریه علایم و بیان علامت آشکار برای صاحب علامت پنهان، چنان که رواقیان می‌گویند:

دوم: گرچه استنتاج در استدلال شرطی متصل در منطق سینیوی و رواقی در ظاهر شبیه است و در هر دو از وضع مقدم و رفع تالی نتیجه‌گیری می‌شود و از رفع مقدم و وضع تالی نتیجه‌گیری نمی‌شود، اما مبنای این استنتاج‌ها در منطق رواقی و سینیوی متفاوت است؛ زیرا در منطق رواقی بر پایه نظریه علایم و در منطق سینیوی بر پایه قواعد صوری تلازم و تعاند نسبت‌هاست. رواقیان بر پایه نظریه علایم، با آنکه مفاد گزاره متصل را اتباع تام می‌دانند، فقط از دو روش وضع مقدم و رفع تالی استنتاج می‌کنند؛ زیرا مقدم را علامت و تالی را صاحب علامت می‌دانند و تنها از وجود علامت بر وجود صاحب علامت و از عدم صاحب علامت بر عدم علامت استدلال می‌کنند، اما دو حالت دیگر یعنی عدم علامت و وجود صاحب علامت، دلیل و علامت بر هیچ چیزی نیستند؛ به همین دلیل، سخن از منتج بودن آنها اصلاً مطرح نمی‌شود. این در حالی است که مبنای استنتاج در استثنایی اتصالی در منطق سینیوی، مفاد صورت شرط و اتصال است یعنی مطلق تلازم بدون آنکه ماده شرطیه دخالتی داده شود. روشن است که بر پایه مطلق تلازم و بر پایه دو قاعده «وجود ملزوم مستلزم وجود لازم است» و «عدم لازم مستلزم عدم ملزوم است» فقط از وجود ملزوم و عدم لازم می‌توان نتیجه گرفت و اما عدم ملزوم و وجود لازم منتج چیزی نیستند (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ج ۱، ص ۲۸۱؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۳۵۴؛ رازی، ۱۳۸۶، ص ۴۴۹). مگر با دخالت دادن ماده شرطیه در استنتاج که کاری نادرست است، چنان که منطق دانان آن را گوشزد نموده‌اند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۳۹۱-۳۹۴؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۸۹). پس در منطق سینیوی مفاد ساختار و صورت شرطی متصل که استدلال شرطی بر پایه آن انجام می‌گیرد، اصل تلازم است نه تلازم تام. اگر در این منطق، مفاد صورت این ساختار را تلازم تام می‌دانستند و یا استنتاج براساس ماده شرطیه نه صورت آن انجام می‌شد، رفع مقدم و وضع تالی نیز منتج می‌بودند. این مطلب در سخنان منطق دانان سینیوی درباره استثنایی اتصالی، مورد اشاره واقع شده (طوسی، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۲۱۶) و این برخلاف دیدگاه رواقیان است؛ زیرا رواقیان چنان که گذشت، با آنکه مفاد ساختار شرطی و متصل را اتباع تام می‌دانند هرگز وضع تالی و رفع مقدم را مطرح نمی‌کنند؛ زیرا با نظریه علایم سازگاری ندارند:

سوم: در منطق سینیوی بر فرض علم به انفصال حقیقی و تام و شکل‌گیری منفصله حقیقیه، چهار گونه استنتاج صحیح وجود دارد؛ زیرا اجزای منفصله حقیقیه نه قابل جمع و نه قابل رفع‌اند، پس وضع هر کدام منتج رفع دیگری و رفع هر کدام منتج وضع دیگری است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۴۰۱؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۳۵۵؛ حلی، ۱۴۱۲ ق، ص ۳۸۴)، درحالی که در منطق رواقی چنان که گذشت، با آنکه آنان مفاد ساختار فصلی را عناد تام و انفصال حقیقی می‌دانند، اما تنها از وجود شق اول و از عدم

شق دوم نتیجه‌گیری می‌کنند و حالات دیگر را اصلاً مطرح نمی‌کنند؛ چون با نظریه علایم که مبنای استدلال است سازگاری ندارند؛

چهارم: در منطق سینوی، مفاد ساختار انفصال، مطلق انفصال است که مفهومی اعم از انفصال حقیقی و منع جمعی و منع خلوی است؛ به همین دلیل ایشان منفصله را به سه قسم تقسیم می‌کنند (فخررازی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۸؛ خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵) و در قیاس استثنایی انفصالی اگر مقدمه منفصله، حقیقه باشد، چهار گونه نتیجه‌گیری می‌کنند و اگر مانعة‌الجمع باشد، دو گونه از آن نتیجه‌گیری می‌کنند و از وضع هر کدام به رفع دیگری استدلال می‌کنند، و اگر مانعة‌الخلو باشد نیز دو گونه نتیجه‌گیری می‌کنند و از رفع هر کدام به وضع دیگری استدلال می‌کنند (فخررازی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۹؛ حلی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۱)؛ این در حالی است که در منطق رواقی چنان‌که گذشت، مفاد ساختار فصلی، انفصال حقیقی و تام است و آنها منع خلو را مفهومی شبیه انفصال می‌دانند و از آن در استدلال‌ها استفاده نمی‌کنند و منع جمع را عناد ناقص می‌دانند که ساختار مناسب برای بیان آن را ساختار فصلی نمی‌دانند، بلکه برای بیان عناد ناقص و منع جمعی از ساختار گزاره عطفی مسلوب استفاده می‌کنند که نوعی گزاره عطفی است که در ضرب سوم استدلال از آن استفاده می‌کنند و این ضرب، متفاوت با استدلال فصلی یعنی ضرب چهارم و پنجم است؛

پنجم: در منطق سینوی نه‌تنها بر پایه رابطه تلازم و تعاند میان نسبت‌ها و بر پایه صورت استدلال، قیاس‌های استثنایی متفاوت با استدلال‌های شرطی و فصلی و عطفی رواقیان ارائه می‌شود، که البته این نگاه سینوی با نگاه ارسطو درباره تلازم‌ها و تعاندها هم متفاوت است؛ زیرا چنان‌که گذشت، ارسطو نتیجه‌گیری از تلازم‌ها و تعاندها را استدلال نمی‌داند، بلکه *ابن‌سینا* و پیروانش، شرطیات را مبتنی بر قواعد تلازم و تعاند نسبت‌ها و بر پایه وساطت میان نسبت‌ها نیز مورد استفاده قرار می‌دهند و قیاس‌های اقتزانی شرطی را مطرح می‌سازند که نه در منطق ارسطویی و نه در منطق رواقی جایگاهی ندارند؛ زیرا اتحاد نسبت با نسبت وجودش در آن معنایی ندارد تا با نگاه وجودی ارسطویی به حملیات و براساس مفاد «حمل‌علی» و «حمل‌فی»، به سراغ شرطیات رویم و قیاس شرطی اقتزانی بسازیم و نیز استفاده از شرطیات در قالب قیاس اقتزانی و براساس حد وسط، سازگار با نظریه علایم رواقی نیست؛ زیرا حد وسط در اقتزانی شرطی گاهی تالی و پنهان و گاهی مقدم و آشکار می‌شود و این خود متناقض است. بنابراین دلیل اینکه در منطق سینوی چنین استدلال‌هایی معنا یافته است، نگاه متفاوت سینوی به شرطیات است؛ زیرا در این منطق، در شرطیات براساس صورت تلازم و تعاند و قواعد تلازم و تعاند نسبت‌ها، استدلال تشکیل می‌شود و اگر براساس قواعد مذکور بگوییم «اگر خورشید طلوع کند روز موجود است و اگر روز موجود است هوا روشن است، پس اگر خورشید طلوع کند هوا روشن است»، استدلال تام و صادقی را ارائه داده‌ایم که در شرطیات و در قالب حد وسط است که نه در منطق ارسطو به عنوان یک استدلال قابل طرح است و نه در منطق رواقی.

نتیجه‌گیری

قضیه شرطیه و قیاس‌های شرطی در منطق سینیوی را نمی‌توان با گزاره‌های مرکب ارسطویی یا آکسیومای مولکولی و استدلال‌های شرطی رواقی یکی دانست تا براساس آن و براساس تطبیق قضیه حملیه سینیوی بر گزاره‌های بسیط ارسطویی یا اتمی رواقی، تلفیقی بودن منطق سینیوی از منطق ارسطویی و رواقی را نتیجه گرفت؛ زیرا میان آکسیومای اتمی و مولکولی رواقی و گزاره‌های بسیط و مرکب ارسطویی تفاوت اساسی وجود دارد و تلفیق آنها به معنای تلفیق امور متباین است. تفاوت حملی سینیوی با بسیط ارسطویی در مبتنی بودن حملیه بر «حمل شایع» و مبتنی بودن بسیط بر «حمل علی» و «حمل فی» است که این مطلب سبب شده استفاده از گزاره حملی و بسیط در استدلال‌های حملی ارسطویی و اقترانی سینیوی متفاوت باشد. همچنین تفاوت شرطیه سینیوی با مرکب ارسطویی در مشتمل بودن شرطیات بر حکم واحد است برخلاف مرکبات و البته حکم واحد در شرطیات، میان نسبت‌هاست نه مفردات که براساس آن نمی‌توان گفت نگاه به شرطیات نگاه موضوع محمولی است. همچنین تفاوت شرطیه سینیوی با مولکولی رواقی در مبتنی بودن مولکولی بر نظریه علایم و مبتنی بودن شرطیه سینیوی بر رابطه تلازم و تعاند میان نسبت‌هاست. این دیدگاه‌های متفاوت موجب شده بهره‌گیری از شرطیه‌ها و مولکولی‌ها در استدلال‌های شرطی با مبانی مختلف و با روش‌ها و استنتاج‌های مختلفی صورت گیرد به گونه‌ای که جز در برخی موارد و در ظاهر، شباهتی میان منطق شرط سینیوی و منطق مولکولی رواقی مشاهده نمی‌شود و البته برخی روش‌های قابل طرح در استدلال شرطی سینیوی مانند اقترانی شرطی براساس مبانی رواقی در استدلال، قابل طرح نیست. بنابراین استقلال منطق سینیوی از دو منطق دیگر آشکار می‌گردد.

- ابن رشد، محمدبن احمد، ۱۹۸۱م، *تلخیص کتاب العبارات*، تحقیق تشارلس بتروث، قاهره، هیئته المصریه.
- ابن زرعه، عیسی بن اسحاق، ۱۹۹۴م، *منطق*، تصحیح جبرار جهامی و رفیق العجم، بیروت، دارالفکر اللبنانی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۶۴، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران.
- _____، ۱۴۰۰ق، *عیون الحکمه*، تصحیح محسن بیدارفر، قم، بیدار.
- _____، ۱۴۰۴ق، *الشفاء (المنطق)*، تحقیق الأب قنوتی و دیگران، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- _____، ۱۴۰۵ق، *منطق المشرقیین*، چ دوم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ارسطو، ۱۳۷۸، *منطق ارسطو (ارگانون)*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، نگاه.
- ارموی، سراج‌الدین، ۱۳۷۳، *بیان الحق و لسان الصدق*، تصحیح غلامرضا زکیانی، تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
- امامی جمعه، مهدی، ۱۳۷۸، *منطق رواقی - مگاری و تأثیر آن در منطق ابن سینا*، رساله دکتری، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- بغدادی، ابوالبرکات، ۱۳۷۳، *المعتبر فی الحکمه*، چ دوم، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- تفتازانی، مسعودبن عمر، ۱۴۲۱ق، *تهذیب المنطق*، در: *الحاشیه علی تهذیب المنطق*، قم، جامعه مدرسین.
- حلی، حسن بن یوسف مطهر، ۱۳۸۱، *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، تصحیح و تعلیق محسن بیدارفر، چ دوم، قم، بیدار.
- _____، ۱۴۱۲ق، *القواعد الجلیه فی شرح الرسالة الشمسیه*، تحقیق فارس حسون تبریزیان، قم، جامعه مدرسین.
- خونجی، محمدبن نامور، ۱۳۸۹، *کشف الاسرار عن غوامض الافکار*، تحقیق خالد رویب، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- دیوگنس، لاترتیوس، ۱۳۸۷، *فیلسوفان یونان*، ترجمه بهراد رحمانی، تهران، مرکز.
- رازی، قطب‌الدین، ۱۳۸۶، *تحریر القواعد المنطقیه*، حاشیه سیدشرف جرجانی و تصحیح محسن بیدارفر، چ چهارم، قم، بیدار.
- _____، ۱۳۹۴ق، *شرح المطالع الانوار فی المنطق*، حاشیه سیدشرف جرجانی، قم، نجفی.
- ساوی، ابن سهران، ۱۹۹۳م، *البصائر النصیریة فی علم المنطق*، تصحیح و تقدیم رفیق عجم، بیروت، دارالفکر اللبنانی.
- سبزواری، ملاحادی، ۱۳۶۹، *شرح المنظومه*، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، تهران، ناب.
- سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۸۰، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح هانری کرین و دیگران، چ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____، ۱۳۸۵، *المشارع و المطارحات*، تصحیح مقصود محمدی و اشرف عالیپور، کرج، حق یاوران.
- شهرزوری، شمس‌الدین، ۱۳۸۰، *شرح حکمة الاشراق*، تحقیق حسین ضیائی تربتی، چ دوم، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____، ۱۳۸۳، *رسائل الشجرة الالهیه فی علوم الحقایق الربانیه*، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۷۵الف، *شرح الاشارات و التنبیها*، قم، البلاغه.
- _____، ۱۳۷۵ب، *اساس الاقتباس*، تعلیق عبدالله انوار، تهران، مرکز.
- عظیمی، مهدی، ۱۳۹۴، «نظریه استنتاج در منطق ابن سینا: آمیزه‌ای ارسطویی - رواقی با خطای بطلمیوسی»، *حکمت سینوی (مشکوٰة النور)* سال نوزدهم، ش ۵۳، ص ۴۸-۲۲.
- قزاقی، ابونصر، ۱۴۰۸ق، *المنطقیات للفارابی*، تحقیق و تقدیم محمدتقی دانش‌پژوه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- فخررازی، محمدبن عمر، ۱۳۷۳، *شرح عیون الحکمه*، تحقیق احمد حجازی و احمد السقا، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۱، *منطق الملخص*، تصحیح و تعلیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری‌نژاد، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- ماکولسکی، آکساندر اوسیپوویچ، ۱۳۶۴، *تاریخ منطق*، ترجمه فریدون شایان، تهران، مرزبان - پیشرو.
- میتس، بنسون، ۱۳۹۶، *منطق رواقی*، ترجمه مهدی عظیمی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- یزدی، عبداله‌بن حسین، ۱۴۲۱ق، *الحاشیه علی تهذیب المنطق*، چ دهم، قم، جامعه مدرسین.